



تأثیر شخصیت بر کوتاهی در عمل از منظر امیر المؤمنین علیه السلام

سمیه قوامی نژاد^۱

مصطفی دلشاد تهرانی^۲

چکیده

عمل، همنشین همیشگی انسان در دنیا و آخرت است. و به واسطه آن است که آدمی مسیر کمال و سعادت را پیموده و به رشد و تعالی دست می‌یابد، لیکن انسان همواره به آفت کوتاهی در عمل مبتلا است. با نگاه به کتاب شریف نهج البلاغه می‌توان عوامل فردی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بسیاری برای کوتاهی انسان در عمل بیان نمود که این مقاله عهده‌دار بخش اول یعنی عوامل فردی ناشی از شخصیت انسان شده است.

عوامل فردی و شخصیتی مؤثر بر کوتاهی انسان در عمل با توجه به سخنان امیر المؤمنین علیه السلام و در مواجهه امام علیه السلام با گران‌خاطری و فروگذاری مردم در اطاعت از رهبر و عمل به آموزه‌های الهی، در چهار حوزه عواطف منفی، صفات ناپسند، دلبستگی به توهّمات و کاستی‌های معرفتی قابل بررسی و دسته‌بندی است. مقاله به روش کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا با محوریت کتاب شریف نهج البلاغه و خانواده حدیث آن، به شناسایی عوامل فردی این مساله می‌پردازد. و نتیجه آن که عواملی همچون ترس، اندوه، یأس، تبلی، کوتاه‌همتی، عافیت‌طلبی، دنیادوستی، غره شدن، غرق شدن در آرزوها، غفلت و کاستی‌های معرفتی، از جمله ویژگی‌هایی به شمار می‌رود که استمرار آن‌ها در شخصیت آدمی، به کوتاهی وی در عمل می‌انجامد.

کلید واژه‌ها: عمل، کوتاهی در عمل، شخصیت، معرفت

* تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۲۸ تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۲

۱. کارشناسی ارشد رشته علوم حدیث، گرایش نهج البلاغه، دانشگاه قرآن و حدیث (نویسنده مسئول)

Email : sgsghavami@gmail.com

Email : delshadtehrani@yahoo.com

۲. استادیار دانشگاه قرآن و حدیث، گروه نهج البلاغه.



مقدمه و بیان مسأله

«عمل» هر کاری است که به اختیار از جاندار سر بزند، لیکن معنای آن اخص از «فعل» می‌باشد؛ زیرا فعل، کاری بدون قصد و منسوب به حیوانات و جمادات است^۱، و عمل به معنای ایجاد اثر در چیزی است^۲. علامه طباطبایی^۳ در تعریف «عمل» می‌نویسند:

عمل (کار) مجموعه‌ای است از حرکات و سکنتات که انسان باشعور و اراده برای رسیدن به یکی از مقاصد خود، روی ماده انجام می‌دهد.^۴

در قرآن و روایات «عمل» به همراه صفت «صالحه» به کار رفته است و «عمل صالحه» اولین مرحله کمال و سعادت انسانی است^۵. مقصود از «کوتاهی در عمل»، سبک گرفتن، سهل‌انگاری، کندی کردن، قصور و تعلل در انجام کاری است که ناشی از عوامل درونی و بیرونی متعدد است. شخصیت، رفتار، اعتقادات، احساسات، و همچنین محیط، جامعه، فرهنگ و بسیاری از مؤلفه‌های دیگر بر فرد و نحوه عملکرد او اثر می‌گذارند. لیکن با توجه به قدرت اراده و اصل اختیار انسان، عامل اساسی که بر انسان و نحوه عملکرد او اثر می‌گذارد، خود فرد است؛ لذا مقاله به این مسأله می‌پردازد که از منظر کتاب شریف نهج البلاغه چه ویژگی‌ها و صفات شخصیتی در انسان وجود دارد که عوامل فردی مؤثر بر سستی و کوتاهی وی در عمل کردن را شکل می‌دهند.

مفهوم شخصیت

شخصیت به مجموعه‌ای از خصوصیت‌ها، عادت‌ها، تصورات، انگیزه‌ها و گرایش‌های انسان گفته می‌شود که در عین ثبات و استمرار، در جهت سازگاری با محیط فیزیکی و اجتماعی و در واکنش به

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن، مصحح: صفوان عدنان داوودی، بیروت- دمشق: دار القلم - الدار الشامیة، ۱۴۱۲ هـ؛ ص ۵۸۷.

۲. عسکری، أبو هلال حسن بن عبدالله؛ الفروق فی اللغة، بیروت: دار الآفاق الجدیدة، ۱۴۰۰ هـ؛ ص ۱۲۷.

۳. طباطبایی، سید محمدحسین؛ «نقش ماوراء طبیعت در جامعه»، معنویت تشیع و ۲۲ مقاله دیگر، قم: انتشارات تشیع، بی‌تا؛ ص ۱۰۰.

۴. مصطفوی، حسن؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش؛ ج ۸، ص ۲۳۵.

۵. «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»: کهف / ۱۱۰.



محرک‌های بیرونی، در حال تغییر و تحول می‌باشند.^۱ همچنین شخصیت را «بر مبنای صفت بارز یا مسلط یا شاخص فرد»^۲ تعریف می‌کنند که بیان‌گر عواطف، احساسات، صفات و اعتقادات وی بوده و رفتارش را شکل می‌دهد و سازگاری او با محیط و اجتماع را به دنبال دارد.^۳ با توجه به این تعریف می‌توان نتیجه گرفت که انسان قادر است ضعف‌های شخصیتی خود را برطرف سازد و شخصیتی پسندیده و سازگار با معیارهای الهی و دینی برای خود بسازد، و به دنبال آن در حوزه عمل کردن و سبقت در خیرات نیز به رشد و تعالی دست یابد.

تأثیر شخصیت بر عمل

قرآن کریم عمل انسان را مترتب بر اخلاق و خلق و خوی او دانسته است، و شخصیت آدمی را نسبت به عمل، نظیر روح در بدن می‌داند. بدن به واسطه اعضا و اعمال خود، شاکله و شخصیت وجودی انسان را به تصویر کشیده و معنویات او را نشان می‌دهد.^۴

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا^۵؛ بگو هر کس بر اساس ساختار درونی خویش عمل می‌کند و پروردگار شما به هر که راه‌یافته‌تر باشد، داناتر است.

شخصیت و صفات اخلاقی به نحو اقتضا و نه به صورت تام در اعمال آدمی اثر دارند و هرگز او را مجبور به انجام کاری نمی‌کنند. سعادت و شقاوت انسان، امری ضروری و تغییرناپذیر نیست، بلکه اکتسابی و نتیجه عمل و اعتقاد هر کسی است.^۶ لذا انسان با شناسایی عوامل شخصیتی و نحوه عملکرد آنها بر خود، می‌تواند ضعف‌های شخصیتی خویش و در پی آن، ضعف عمل و قصور خویش را شناخته و برطرف سازد. امام علی (علیه السلام) نه تنها بر عمل برای آخرت بلکه بر فعالیت و کار دنیا نیز تأکید می‌ورزند و انسان را به استفاده از فرصت‌ها سوق داده و به سبقت بر عمل و خیرات تشویق می‌کنند.

۱. راسخ، کرامت‌اله؛ فرهنگ جامع جامعه‌شناسی و علوم انسانی، جهرم: دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۹۱ش؛ ج ۱، ص ۷۱۷-۷۱۸.

۲. شاملو، سعید؛ مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت، تهران: رشد، ۱۳۸۸ش؛ ص ۱۶.

۳. شعاری‌نژاد، علی‌اکبر؛ فرهنگ علوم رفتاری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵ش؛ ص ۲۸۳.

۴. طباطبائی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیّه قم، ۱۴۱۷هـ؛ ج ۱۳، ص ۱۸۹-۱۹۰.

۵. اسراء/ ۸۴.

۶. طباطبائی، سید محمد حسین؛ پیشین.



بنا بر این برای اصلاح فردی در حوزه عمل، انسان می‌بایست ناهنجاری‌های شخصیتی مؤثر بر کوتاهی در عمل را شناخته و در رفع آن‌ها بکوشد. با توجه به سخنان امیرالمؤمنین (ع)، این ناهنجاری‌ها در چهار دسته عواطف منفی، صفات ناپسند، دلبستگی به توهّمات، و کاستی‌های معرفتی بررسی می‌شود.

۱. غلبه عواطف منفی

برای اصلاح فرد و برقرار ساختن تربیتی دینی در وجود وی، گریزی از توجه به احساسات و عواطف او نیست، برای دست یافتن به چنین هدفی باید احساسات او را در مسیری مثبت جاری و عواطف او را درگیر ایمان کرد. مقصود از عواطف منفی آن دسته از احساساتی هستند که در فرد حالتی بازدارنده به وجود آورده و مانع از فعالیت‌های طبیعی وی می‌شوند. در کتاب شریف نهج‌البلاغه به برخی از این عواطف منفی به عنوان موانع عمل کردن اشاره شده است.

ترس از اقدام

«ترس» حالتی انفعالی و واکنشی غیر ارادی در انسان است که با توجه به عوامل پدیدآورنده و آثار آن بر انسان، و با در نظر گرفتن کارکردهای دنیوی و اخروی، به دو قسم ارزشی و ضد ارزشی^۱ تقسیم می‌شود. برخی انواع ترس و اضطراب بیان‌گر ضعف شخصیتی و اعتقادی در انسان هستند که موجب گوشه‌نشینی و از دست رفتن فرصت شده و اعتماد به نفس و توکل را از او باز می‌ستانند. چنین ترسی از نظر اسلام و عقل مردود و مذموم است.^۲ ترس از اقدام، احساسی موهوم و از عوامل بازدارنده عمل است که تا وقتی وجود دارد، انسان در ضعف به سر می‌برد و نمی‌تواند به سوی کمالات حرکت کند. اسیر شدن در چنگال چنین ترسی، باعث در جا زدن و پیشرفت نکردن فرد است و او به جای مسیر کمال، سیری قهقراپی را می‌پیماید:

وَمَنْ هَالَهُ مَا يَنْ يَدِيَهُ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ^۳ و هر کس که از آنچه در برابر اوست از ترس و پریشانی لرزیده به واپس خویش واژگون گردید.

در فرهنگ دینی، انسان ترسو شخصی بی‌کفایت دانسته شده که نمی‌بایست او را برای مشورت

۱. مصباح یزدی، محمدنقی؛ «ترس از خدا و نقش سازنده آن در زندگی (۱)»، معرفت، سال نوزدهم، ش ۱۵۳، شهریور ۱۳۸۹؛ ص ۸-۹.

۲. همان، ص ۸-۷.

۳. رضی، محمد بن حسین؛ نهج‌البلاغه، مصحح: صبحی صالح، قم: هجرت، ۱۴۱۴ هـ، حکمت ۳۱.



برگزید؛ از چنین فردی تعبیر به «جَبَان» شده که به معنای فردی «ضعیف القلب»^۱ و بی‌اراده است و در تضاد با انسان «شجاع» قرار دارد.^۲ چنین انسانی همواره از اقدام به کار و جلو انداختن آن وحشت دارد.^۳ امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی مالک اشتر را برای امر فرمانداری آموزش می‌دهند، بیان می‌دارند که وی بی‌نیاز از مشورت کردن در جایگاه مهم خویش نمی‌باشد، اما باید دقت بسیاری در انتخاب مشاوران خود داشته باشد.^۴ در بیانی دیگر امام (علیه السلام) دلیل پرهیز از مشاور ترسو را چنین توضیح می‌دهند که ترس مشاور موجب تردید طرف مقابل می‌شود و او را در تصمیم‌گیری و حرکت سست می‌کند.

لَا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأَمْرِ وَيُعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ؛^۵ ترسو را در رأی خود شریک نکن زیرا او رأی تو را در انجام کار ضعیف می‌کند و آنچه را که عظیم نیست، در نظرت بزرگ و دشوار می‌نمایاند.

این ترس مذموم سبب شکست و زبونی و بازداشتن انسان از کارهای بزرگ است، چه این که کارهای بزرگ همیشه با مشکلات بزرگ روبه‌رو است و انسان‌هایی که از رویارویی با مشکلات می‌ترسند، توان انجام این کارها را ندارند.^۶ به همین دلیل فرصت اقدام به عمل و کسب موفقیت در زندگی را از دست می‌دهند.

حزن و اندوه

حزن و اندوه، مثل ترس و بیم، حالت و احساسی درونی است که به خودی خود ارزش یا ضد ارزش محسوب

۱. فیومی، احمد بن محمد؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، دار الهجرة، ۱۴۱۴هـ؛ ج ۲، ص ۹۰.

۲. مصطفوی، حسن؛ پیشین؛ ج ۲، ص ۵۰.

۳. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، مصحح: جمال الدین میردامادی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴هـ؛ ج ۱۳، ص ۸۴.

۴. «لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ وَلَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَلَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْجُرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ»؛ رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ نامه ۵۳؛ همچنین روایتی مشابه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل است: «يَا عَلِيُّ لَا تُشَاوِرْ جَبَانًا فَإِنَّهُ يُضَيِّقُ عَلَيْكَ الْمَخْرَجَ وَلَا تُشَاوِرِ الْبَخِيلَ فَإِنَّهُ يَقْصُرُ بِكَ عَنْ غَايَتِكَ وَلَا تُشَاوِرْ حَرِيصًا فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ شَرَّهَا وَاعْلَمْ يَا عَلِيُّ أَنَّ الْجُبْنَ وَالْبُخْلَ وَالْجُرْصَ غَرِيزَةٌ وَاحِدَةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ»؛ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳هـ؛ ج ۷۰، ص ۳۰۵.

۵. خوانساری، جمال الدین محمد؛ شرح غرر الحکم و درر الکلم، مقدمه و تصحیح: میرجلال الدین حسینی ارموی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش؛ ج ۶، ص ۳۰۹، ح ۱۰۳۴۹؛ لیشی واسطی، علی بن محمد؛ عبون الحکم و المواعظ، بتحقیق حسین حسینی بیرجندی، قم: دار الحدیث، ۱۳۷۶ ش؛ ص ۵۲۵، ح ۹۵۶۱.

۶. جوادی آملی، عبدالله؛ مراحل اخلاق در قرآن، قم: اسراء، ۱۳۷۹ ش؛ ص ۲۴۲.



نمی‌شود و بدون در نظر گرفتن متعلقش، نمی‌توان آن را ممدوح یا مذموم دانست. امیرالمؤمنین (ع)، از نوعی حزن یاد کرده‌اند که از صفات بندگان محبوب خدا است، و موجب جبران کوتاهی‌ها و توجه بیشتر به خداوند می‌شود.^۱ اما اگر اندوه در زندگی نقشی منفی داشته باشد و موجب افسردگی، گوشه‌گیری، بی‌حوصلگی و بی‌تحریکی شود، احساسی منفی محسوب شده که مانع عمل می‌شود، و امکان جبران گذشته و استفاده از فرصت‌های باقیمانده را از انسان گرفته و موجب عقب‌ماندگی معنوی وی می‌شود.^۲ اگر غم و اندوه افسار زندگی را در دست گیرند، انسان را چنان دچار فسادگی و بی‌تحریکی کرده که مدت‌ها در گذشته درنگ کند. از آینده غافل شده و به قصور و کوتاهی در عمل گرفتار شود.

لَا تُشْعِرُ قَلْبَكَ اَلْهُمَّ عَلَى مَا فَاتَ فَيَشْغَلَكَ عَنِ الْاِسْتِعْدَادِ لِمَا هُوَ آتٍ؛^۳ بر آن چیزی که از دست داده‌ای، لباس اندوه بر قلبت مپوشان که غم و اندوه تو را از آماده شدن برای آنچه که از راه می‌رسد، باز می‌دارد.

اگرچه افسوس و اندوه برای انسان حالت و واکنشی طبیعی است، اما نباید به غصه‌ها اجازه داد تا زمانی طولانی بر روان آدمی اثر کنند. غرق شدن در اندوه و ناراحتی موجب می‌شود که انسان بقیه موقعیت‌های مناسب را هم از دست بدهد و موفق به عمل نشود و در نتیجه به قصور و کوتاهی گرفتار شود.

مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ اِثْنَيْ يَاهُم؛^۴ هر کس در عمل کردن کوتاهی کرد، به غصه‌ها مبتلا گشت. بدین ترتیب دوری باطل به وجود می‌آید، چه این که هر چه فرد از تلاش باز ماند، فرصتی دیگر از دست می‌رود و غم و اندوهش تازه و افزون می‌گردد.

یأس و ناامیدی

یأس و ناامیدی به هر دلیلی که رخ بدهد، باعث ادامه ندادن کار و تلاش است؛ انسان هنگامی که در کارش به نتیجه دلخواه نرسد، از خود و توانایی‌هایش ناامید شده، به تلاش ادامه نمی‌دهد و در نتیجه از

۱. رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ خطبه ۸۷.

۲. مصباح یزدی، محمد تقی؛ بهترین‌ها و بدترین‌ها از دیدگاه نهج البلاغه، تدوین: کریم سبحانی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع)، ۱۳۸۸ ش؛ ص ۴۶.

۳. خوانساری، جمال الدین محمد؛ پیشین؛ ج ۶، ص ۳۴۵، ح ۱۰۴۳۴؛ لیثی واسطی، علی بن محمد؛ پیشین؛ ص ۵۲۰، ح ۹۶۳۷.

۴. رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ حکمت ۱۲۷.

عمل باز می ماند.

فِي الْقُنُوطِ التَّغْرِيبُ^۱؛ به دنبال ناامیدی، کم کاری است.

بدترین نوع یأس و ناامیدی برای انسان، زمانی است که از رحمت و یاری خدا ناامید شود، اگر آدمی از خدا قطع امید کند، در درون فسرده و منفعل می شود و قدرت هر حرکت و عملی از او سلب می شود. جهل و نادانی انسان سبب سرعت انتقال او از حالی به حال دیگر (از حال غرگی و فریفتگی به حال ناامیدی و یأس) است^۲، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یکی از مواظظ ارزنده خود، افراط در هر یک از این حالات را مانع عمل کردن انسان و سبب قصور وی معرفی می فرماید و فرد را بر حذر می دارند که نه در زمان عافیت و سرخوشی، از عمل باز ماند و نه به هنگام بلا و سختی به سستی کردن و درنگ مبتلا گردد.

لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بَغَيْرِ عَمَلٍ ... إِنْ اسْتَغْنَى بَطِرٌ وَفَيْنَ وَإِنْ افْتَقَرَ قَنَطٌ وَهَنْ^۳؛ از آن کسان مباش که بی انجام کاری به جهان دیگر امید می بندد ... اگر احساس بی نیازی کرد به سرمستی و آشوب دچار گردد، و اگر نیازمند شد به ناامیدی و سستی افتد.

ناامیدی در هر حال، باعث ایستایی و مانع حرکت و تلاش است، و سبب کم کاری و در نتیجه شکست و ناکامی فرد می شود.

۲. صفات ناپسند

صفات ناپسندی که در انسان نهادینه و به سبک زندگی و جزئی از شخصیت او تبدیل می شوند، از مؤثرترین عواملی هستند که او را به کوتاهی در عمل کردن می کشانند. در آیات و روایات بسیاری، شخصیت افراد بر اساس صفات و ویژگی های اخلاقی و رفتاری آنان توصیف و طبقه بندی شده است^۴. در کتاب شریف

۱. حزانى، ابن شعبه حسن بن على؛ تحف العقول عن آل الرسول (علیه السلام)، تصحيح: على اكبر غفارى، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۰۴ هـ؛ ص ۸۳.

۲. تفسير ذيل سورة مبارک فصلت، آیات ۵۴-۵۱: طوسى، محمد بن حسن؛ التبيان في تفسير القرآن، تحقيق و مقدمه: شيخ آغا بزرگ تهرانى، احمد قصير عاملی، بيروت: دار احياء التراث العربی، بی تا؛ ج ۹، ص ۱۳۷.

۳. رضى، محمد بن حسين؛ پيشين؛ حکمت ۱۵۰.

۴. دسته بندی هایی مثل مؤمنين، بندگان صالح (عباد الرحمن)، کافران و منافقين برای اشاره به گروه هایی با صفات شخصیتی ویژه به کار رفته و هر کدام با نشانه ها و مشخصاتی توصیف شده اند: شجاعی. محمدصادق؛ «نگاهی به ریشه های "نظریه صفات شخصیت" در اخلاق»، دو فصلنامه علمی-تخصصی مطالعات اسلام و روان شناسی، سال سوم، شماره ۴، بهار و تابستان ۱۳۸۸؛ ص ۱۴۹. برای مثال خداوند مؤمنان را افرادی معرفی می فرماید که دل هایشان در برابر





نهج البلاغه، امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شماری از خطبه‌ها به وصف گروه‌های خاصی پرداخته‌اند که صفات شخصیتی ویژه‌ای در آن‌ها بروز و ظهور دارد، همانند خطبه‌هایی که صفات متقین و منافقین را شرح داده‌اند. با بهره گرفتن از سخنان امام (علیه السلام) می‌توان شماری از ویژگی‌های شخصیتی را شناسایی کرد که غلبه آن‌ها بر فرد مانع از عمل بجا و صحیح وی می‌شود.

تنبلی و سستی

«تنبلی» دشمن عمل^۱، و رذیله‌ای اخلاقی است که انسان به اراده خود به آن دچار می‌شود؛ انسان تنبل در چنگال نومیدی و اهمال و بیهودگی گرفتار می‌شود، از زیر بار تکالیف، وظایف و تعهدات خود شانه خالی می‌کند و آن‌ها را به تعویق می‌اندازد^۲. در حدیث نبوی در توصیف علانم انسان تنبل آمده است:

أَمَّا عَلَامَةُ الْكَسْلَانِ فَأَرْبَعَةٌ يَتَوَانَى حَتَّى يُفَرِّطَ وَ يُفَرِّطُ حَتَّى يُضَيِّعَ وَ يُضَيِّعُ حَتَّى يَضْجَرَ وَ يَضْجَرُ حَتَّى يَأْتُمَ؛^۳ علامت تنبل چهار چیز است: سستی در کار تا جایی که کوتاهی کند، و کوتاهی تا جایی که کار را تباه کند، و تباه کردن کار تا حد ملالت، و ملالت تا جایی که به گناه و نافرمانی بیافتد.

انسان تنبل آن قدر سست و بی‌حال است که از اقدام به عمل کوتاهی می‌کند، و اگر هم مجبور به عمل کردن شد، چون حال کار ندارد، عمل خود را خوب و کامل انجام نمی‌دهد. تنبلی و کم‌کاری موجبات سستی، بی‌حالی، ضعف اراده و شخصیت را فراهم می‌آورد، چنان‌که امیر مؤمنان (علیه السلام) بیان می‌دارد هر چه انسان بیشتر تنبلی کند، سست‌تر و بی‌اراده‌تر می‌شود^۴. انسانی که در تلاش برای به دست آوردن دنیا سست و بی‌همت است، برای امور آخرتی نیز هرگز تن به کار و کوشش نمی‌دهد، امیرالمؤمنین (علیه السلام)

پروردگار خاضع، و ایمان‌شان به آیات او محکم است، به خدا توکل کرده، نماز به پای می‌دارند و بر آن مداومت می‌کنند، زکات می‌دهند، انفاق می‌کنند، دامن خود را از آلودگی حفظ می‌کنند (انفال / ۴-۲، مؤمنون / ۵-۱). همچنین بندگان صالح خود را چنین وصف کرده که بندگان متواضع‌اند که با فروتنی قدم برمی‌دارند، به عبادت مشغول، ترسان از عذاب الهی، معتدل در انفاق، رویگردان از مجلس باطل و غنا، پندپذیر و اهل دعا می‌باشند (فرقان / ۷۷-۶۳).

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)، قَالَ: «عَدُوُّ الْعَمَلِ الْكَسْلُ»: کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، قم: دار الحديث، ۱۴۲۹ هـ؛ ج ۹، ۵۵۹، ح ۱.

۲. حکیمی، محمدرضا؛ حکیمی، علی؛ حکیمی، محمد؛ الحیة، ترجمه: احمد آرام، تهران، دلیل ما، ۱۳۸۹ش؛ ج ۵، ص ۴۴۶.

۳. حزانی، ابن شعبه؛ پیشین؛ ص ۲۲.

۴. «مَنْ يَقْصُرُ فِي الْعَمَلِ يَزِدُّ قُتْرَةً»: خوانساری؛ پیشین؛ ج ۵، ص ۲۰۴، ح ۷۹۹۱؛ لیشی واسطی، علی بن محمد؛ پیشین؛ ص ۴۵۴، ح ۱۷۲.

همواره می‌فرمودند:

إِنِّي لَأُبْعِضُ الرَّجُلَ يَكُونُ كَسْلَانَ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ لِأَنَّهُ إِذَا كَانَ كَسْلَانَ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ^۱؛ همانا منفورترین فرد در نزد من کسی است که در کار دنیای خود تنبلی می‌کند، چرا که کسی که در امر دنیایش سست است، برای کار آخرت خویش سست‌تر می‌باشد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) خود، در حوزه اعمال عبادی و هم در تلاش معیشتی، بسیار سخت‌کوش و پُرکار بود. در عین این که ذره‌ای دلبستگی و رغبت دنیایی نداشت، همواره در کار کردن می‌کوشید و با سخن و عمل خویش مردم را نیز به کسب و تلاش برمی‌انگیخت.

در وصف سخت‌کوشی آن حضرت روایت شده است:

أَنَّهُ لَمَّا كَانَ يَفْرُغُ مِنَ الْجِهَادِ يَتَفَرَّغُ لِتَعْلِيمِ النَّاسِ وَ الْقَضَاءِ بَيْنَهُمْ فَإِذَا يَفْرُغُ مِنْ ذَلِكَ اشْتَغَلَ فِي حَائِطٍ لَهُ يَعْمَلُ فِيهِ بِيَدِهِ وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ ذَاكِرٌ لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ^۲؛ هر گاه علی (علیه السلام) از جهاد فارغ می‌شد، به کار تعلیم مردمان و داوری کردن در مرافعات ایشان می‌پرداخت، و چون از این کار هم فارغ می‌شد، به دست خود در بُستانی که داشت مشغول به کار می‌شد و در همان حال ذکر پروردگار متعال را می‌گفت.

روح آدمی به کار و کوشش نیاز دارد؛ کار، به زندگی انسان انگیزه و به هستی معنوی او استحکام می‌بخشد، و در مقابل، تبلی و بطالت، معنویات او را نابود می‌سازد^۳، و مانع از تلاش و انگیزش وی در عمل به احکام الهی و ارکان عبودیت و حتی نیایش و عبادت حق متعال است.

ضعف نفس و کوتاه‌همتی

ضعف نفس صفتی ناپسند در انسان است که علامت آن عجز و اضطراب در وقت حادثه و متزلزل شدن و کناره جستن از کارهای بزرگ است^۴. امیرالمؤمنین (علیه السلام) مردمانی را توصیف می‌فرماید که دارای ویژگی شخصیتی عجیبی هستند، تا جایی که این صفت مانع از هر گونه حرکت و پیشرفتی در آن‌ها شده و حتی

۱. قاضی نعمان؛ دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۳۸۵ هـ؛ ج ۲، ص ۱۴، ح ۲.

۲. حلی، ابن فهد، أحمد بن محمد؛ عدة الداعي و نجاح الساعي، تصحيح احمد موحدي قمی، تهران: دار الكتاب اسلامية، ۱۴۰۷ هـ؛ ص ۱۱۱.

۳. حکیمی، محمدرضا؛ پیشین؛ ج ۵، ص ۴۴۶.

۴. نراقی، احمد؛ معراج السعادة، قم: بهار دل‌ها، ۱۳۸۹ ش؛ ص ۲۲۶.





طمع و آرزوی دنیا و کسب مال و ملک بیشتر هم نتوانسته آنان را به حرکت وا دارد. طبق فرمایش امام علیه السلام چنین افرادی مبتلا به ضعف نفس هستند؛ کسانی که ضعف نفس و نداشتن امکانات و کم‌مالی، آنان را حتی از فساد در زمین هم باز داشته است، و پستی و بی‌حالی مانع از به دست آوردن دنیا و رسیدن به آرمان‌هایشان شده است.^۱ مسیر حرکت هر چه باشد، ضعف نفس مانعی برای گام نهادن در آن است. ملازم ضعف نفس، ضعف اراده و دنائت همت است، که آن هم مانع عمل و اقدام بوده و سبب «قناعت نفس به شغل‌های پست و اعمال جزئی»^۲ می‌باشد. ضعف نفس منجر به فرار از مشکلات می‌شود و فرد ضعیف‌النفس خیلی زود خسته شده و روحیه مبارزه را از دست می‌دهد. این صفت شخصیتی در طول تاریخ ائمه علیهم السلام و از جمله در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام بارها باعث شد که مردم امام خویش را یاری نکرده، دست از جنگ بشویند و یا اصلاً به جنگ اقدام نکنند، به عنوان مثال در جنگ صفین به خاطر طولانی شدن نبرد و فرار از دشواری‌ها، به بهانه‌جویی و مخالفت و ترک عمل دست زدند.^۳ چنان‌که دلیل کوتاهی در عمل و یاری نکردن محمد بن ابی بکر در برابر سپاهیان شام - به فرماندهی معاویه بن خدیج -^۴ نیز «ضعف روحیه و بی‌اعتنایی اجتماعی و تزلزل اراده سیاسی»^۵ مردم بود.^۶

لذت‌جویی و عافیت‌طلبی

یکی از عواملی که انسان را از عمل باز می‌دارد، روی‌گردان بودن نفس از مواجهه با سختی‌ها و میل او به خوشی و عافیت‌طلبی است. امیرالمؤمنین علیه السلام آنجا که مردم را به جهاد برمی‌انگیزاند، آنان را به همت و استواری فراخوانده و از ایشان می‌خواهد که به آسودن و آسایش پشت کنند تا بتوانند به پا خیزند و به

۱. رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ خطبه ۳۲.

۲. نراقی، احمد؛ پیشین؛ ص ۲۲۸.

۳. ابن ابی الحدید معتزلی، عبد الحمید هبة الله؛ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، تصحیح: محمد أبوفضل إبراهیم، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ هـ؛ ج ۲، ص ۳۱۰.

۴. ابن عبد البر و ابن قتیبه و دیگران نام او را معاویه بن حذیف بن جفنة بن قنبرة بن حارثة بن عبد شمس ثبت کرده‌اند: ثقفی، ابن هلال؛ الغارات، تصحیح جلال الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ هـ؛ ج ۲، ص ۷۵۶؛ او از اهالی مصر بود و مصریان درباره او گفته‌اند که وی محمد بن ابوبکر را به امر عمرو بن عاص به شهادت رساند و در جنگ‌های افریقیه شرکت داشت و در یکی از جنگ‌های آن ناحیه چشمش آسیب دید: ابن عبد البر، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد؛ الاستیعاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ هـ؛ ج ۳، ص ۱۴۱۴.

۵. جعفری، سید محمد مهدی؛ پرتوی از نهج البلاغه، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش؛ ج ۴، ص ۳۴۵.

۶. ثقفی، ابن هلال؛ پیشین؛ ج ۲، ص ۲۵۷-۲۵۵.



موفقیت در جهاد دست یازند.^۱ عبادت و عمل برای آخرت نیز نیازمند همت و چشم بستن بر بسیاری از لذت‌های دنیاست، و برای بهره‌مندی از لذت مناجات می‌بایست لذت‌های مادی و آسایش دنیا و گرمی بستر نرم را از نفس خویشتن دریغ داشت.^۲ عادت به عافیت‌طلبی و لذت‌جویی باعث گریختن از جهاد و فرار از خطرهای می‌شود، میل به راحتی در چنین فردی سبب شده در عرصه تلاش، جسمش حاضر و شخصیت انسانی‌اش غایب باشد، لذا برده تن‌پروری خویشتن است و در عمل لنگ می‌زند.^۳ امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین آسایش‌طلبانی را به حیوانات ترسویی تشبیه می‌فرماید که از رنج میدان عمل به سوراخ تاریک و لانه گرم خود می‌گریزند:

كَلَّمَا أَطَّلَ عَلَيْكُمْ مَنْسِرٌ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ وَانْجَحَرَ انْجِحَارَ الضَّبَّةِ فِي جُحْرِهَا وَالصَّبُعِ فِي وَجَارِهَا الدَّلِيلُ... وَاللَّهُ لَكَثِيرٌ فِي الْبَلَاحَاتِ قَلِيلٌ تَحْتَ الرَّايَاتِ؛^۴ همین که یک دسته باز شکاری از بازهای شام بر سر تان فرود می‌آیند، هر یک از شما در خانه را به روی خود بسته مانند سوسمار در سوراخش، و گفتار در لانه‌اش به خانه‌ها پناهنده می‌شوید.... شما- و الله در تفریحگاه‌ها فراوانید، ولی در زیر پرچم‌ها بسیار اندکید.

اگر نفس اجازه یابد که خوشی لذت و آسایش را بچشد، در مواجهه با سختی‌ها دچار سستی شده و از حرکت باز می‌ماند. همان طور که به تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) «درخت بیابانی را چوبی است سخت‌تر، و سبزه‌های زیبای بوستانی را پوسته‌هایی نازک‌تر، و رُستنی‌هایی که تنها با باران آبیاری می‌شوند، شعله آتشی نیرومندتر و دیرپای‌تر دارند»^۵، انسانی که لذت‌جو و آسایش‌طلب باشد نیز فقدان لذت و بروز محنت را بر نمی‌تابد و دچار فشار روانی می‌گردد، و توان دور شدن از آسایش را ندارد و لذا در مواجهه با سختی‌ها بی‌تاب می‌گردد، و در عمل کردن و اقدام به خیرات دچار سستی می‌شود.^۶

۱. «لَا تَجْتَمِعُ عَزِيمَةٌ وَوَلِيَمَةٌ مَا أَنْقَضَ النَّوْمُ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ وَأَمَحَى الظُّلَمَ لِتَذَاكِيرِ الْهَمَمِ»: رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ کلام ۲۴۱.

۲. «طَوْبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَهْبٍا فَرَضَهَا وَعَزَّكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا وَهَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمُضَهَا حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكَزَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَتَوَسَّدَتْ كَفِّهَا»: همان، نامه ۴۵.

۳. جعفری، سید محمد مهدی؛ پیشین؛ ج ۲، ص ۲۳۳.

۴. رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ کلام ۶۹.

۵. همان، نامه ۴۵.

۶. پسندیده، عباس؛ «درآمدی بر روش‌شناسی فهم معارف روانشناختی از احادیث»، علوم حدیث، ش ۴۵ و ۴۶، پاییز و زمستان ۱۳۸۶؛ ص ۱۰۳.



دنیا دوستی و آخرت گریزی

مهم‌ترین چیزی که در سخنان امیرالمؤمنین (ع) مانع اصلی حرکت آدمی به سمت کمال معرفی شده، «دنیا» و «وابستگی به دنیا» است. دنیای نکوهیده و بازدارنده، «صفت فعل آدمی و آن رابطه پست و تباهی است که انسان نامهدب با عالم برقرار می‌کند»^۱. کار و تلاش برای زندگی دنیایی از نظر دین کاملاً بجا و ستوده است، اما وابستگی به تعلقات دنیایی و اسارت در بند آن، نکوهیده و مذموم است. زندگی این جهان وسیله و ابزاری است برای حرکت کردن به سمت آخرت که مقصد واقعی است، پس نباید به آن دلبسته شد و یا آن را هدف قرار داد و مناسبات زندگی را براساس آن تنظیم و مدیریت کرد^۲.

روحیه دنیا طلبی و مادی گرایی همواره در طول تاریخ، مردم دنیا پرست را از یاری ائمه (ع) باز داشته است. مالک اشتر یکی از دلایل بی رغبتی مردم در میدان عمل را چنین شرح می‌دهد که نفوس مردم به دنیا مشتاق است و در میان آن‌ها دوستانان دنیا بسیارند. بیشتر مردم حق را ناخوش دارند و باطل در کامشان شیرین آید و دنیا را بر هر چیز برتری دهند^۳.

امام (ع) نیز در سخنانی به بزرگان و سران کوفه یکی از ریشه‌های تعلل و سستی مردم را دنیا دوستی و آخرت گریزی معرفی می‌فرماید^۴.

عِبَادَ اللَّهِ، مَا لَكُمْ إِذَا أَمَرْتُكُمْ أَنْ تَتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ «ثَأَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ»^۵ بَدَلًا وَرَضِيْتُمْ بِالذُّلِّ وَالْهُوَانِ مِنَ الْعِزِّ خَلَفًا؟^۶ بندگان خدا! شما را چه می‌شود که چون فرمان حرکت در راه خدا را می‌دهم «گویی به زمین می‌چسبید. آیا به جای زندگی اخروی به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟» و به جای عزت پیشین به پستی و خواری رضایت داده‌اید؟

مشغول شدن به دنیا، فرصتی برای مشغول شدن به آخرت باقی نمی‌گذارد، و تقویت رابطه نفسانی

۱. دلشاد تهرانی، مصطفی؛ مزرع مهر؛ موانع و مقتضیات تربیت در نهج البلاغه، تهران، دریا، ۱۳۸۸ ش؛ ص ۱۴۶.
۲. «وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُتَنَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئًا وَ الْبَصِيرُ يَنْفَعُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاطِئٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاطِئٌ وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ»: رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ خطبه ۱۳۳.
۳. ثقفی، ابن هلال؛ پیشین؛ ج ۱، ص ۷۱-۷۲.
۴. ابن قتیبه دینوری، ابو عبد الله محمد بن مسلم؛ الامامة و السياسة (المعروف بتاريخ الخلفاء)، تحقیق علی شیری، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۰ هـ ج ۱، ص ۱۷۰.
۵. توبه/ ۳۸.
۶. ابن قتیبه دینوری، ابو عبد الله محمد بن مسلم؛ پیشین.

غفلت

با دنیا، انسان را از عمل بازمی‌دارد، زیرا چنین انسانی در هر موقعیت و در مواجهه با هر کاری بهره‌های دنیوی خود را محاسبه کرده و از هر عملی که دنیایش را آباد و فربه نسازد، روی می‌گرداند.

غفلت به معنای نبود چیزی در خاطر انسان و به یادنی‌اوردن آن است و زمانی به کار می‌رود که انسان از روی اهمال، کاری را ترک کرده است.^۱ غفلت بطلان استعدادها و فساد عمل دل‌ها و چشم‌ها و گوش‌هاست، چنان‌که گویا بر آن‌ها مهر خورده است.^۲ انسان غافل آنچه را که بدان امر و دعوت شده، نه می‌بیند و نه می‌شنود و از جوارح خود نیز بهره نمی‌برد.^۳ غفلت؛ سستی فرد از توجه به آنچه که برای هستی‌اش مهم است، و پیروی کورکورانه نفس از هواها و خواسته‌های آن، و از دست دادن فرصت و بیهوده سپری کردن زمان است.^۴ انسان غافل راه عبودیت را تغییر می‌دهد^۵ و در آیات و براهین و حجت‌های الهی تدبّر نکرده و از آن‌ها عبرت نمی‌گیرد^۶، و چنین است که غفلت ریشه هر ضلالت و گمراهی است.^۷

«عمیق‌ترین مرتبه غفلت، بی‌خبری از مشیت الهی و غفلت از مکر و انتقام خداوند است و این غفلت، گستاخی آدمی را می‌افزاید».^۸ انسان غافل، بی‌باک و بی‌هراس می‌گردد و به ایمنی دروغینی تکیه می‌کند که پنداری بیش نیست، و این همان غفلتی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) مبتلایان به آن را به چارپایانی تشبیه فرموده که غرق در چریدن شده و نمی‌دانند که آن‌ها را برای سر بردن پروار می‌کنند.

كَانَكُمْ نَعْمَ أَرَا حَ بِهَا سَائِمٌ إِلَى مَرَعَىٰ وَبِيٍّ وَ مَشْرَبٍ دَوِيٍّ وَإِنَّمَا هِيَ كَالْمَعْلُوفَةِ لِلْمُدَى لَا تَعْرِفُ مَا دَا يُرَا بِهَا^۹ گویی چارپایانی هستید که چراننده‌ای آن‌ها را در چراگاهی بیماری خیز و آبشخوری دردانگیز رها ساخته است، داستان شما تنها به چارپایانی می‌ماند که برای سر

۱. فیومی، أحمد بن محمد؛ پیشین؛ ج ۲، ص ۴۴۹.

۲. طباطبایی، سید محمدحسین؛ پیشین؛ ج ۸، ص ۳۳۶-۳۳۵.

۳. طوسی، محمد بن الحسن؛ پیشین؛ ج ۵، ص ۳۷.

۴. فرامرز قراملکی، احد؛ پرده پندار: تحلیلی از غفلت در پرتو خطبه ۷۴ نهج البلاغه، تهران: احد فرامرز قراملکی (با همکاری دفتر امور مدیران)، ۱۳۷۸ ش؛ ص ۵۱.

۵. طباطبایی، سید محمدحسین؛ پیشین.

۶. طوسی، محمد بن الحسن؛ پیشین؛ ص ۳۹.

۷. «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ اعراف/۱۷۹.

۸. فرامرز قراملکی، احد، پیشین؛ ص ۱۲۲.

۹. رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ خطبه ۱۷۵.





بریدن به خوردن گیاهش بسته‌اند؛ نمی‌تواند شناخت که چه می‌خواهند با او کردن!

آدمی اگر از ارزش واقعی خود غافل بماند، به اندازه واقعی‌اش تلاش ننموده و به کم بسنده می‌کند، و اگر از توانایی‌ها و استعدادهای خویش غفلت بورزد، آن‌ها را شکوفا نکرده و در حد کمال فعلیت نمی‌یابد. انسانی که قدر خویش را نمی‌شناسد استعدادهایش هرز رفته و حرام می‌شود.^۱ همان‌طور که غفلت از استعدادها می‌تواند منجر به هلاکت انسان شود، خودبزرگ‌بینی و کمال‌پنداری هم آدمی را مثل شیطان به عجب و خود شیفتگی دچار می‌سازد.^۲ انسان غافل خود را عبد نمی‌بیند تا به وظایف و تکلیف‌بندگی خویش عمل کند، و لذا آداب عبودیت را رعایت نخواهد کرد.^۳

۳. دلبستگی به توهمات

توهمات و خیالات واهی، بازدارنده‌هایی هستند که آدمی را از حقیقت و واقعیت غافل می‌کنند، و بر انگیزه‌ها و نوع عمل کردن فرد اثر منفی می‌گذارد؛ آرزوهای دور و دراز انسان را از عمل و دیدگاه آخرتی محروم می‌کند، و غره شدن به اعمال، عمل انسان را در تصویری دروغین بزرگ می‌نمایاند و او را از تلاش بیشتر باز می‌دارد.

آرزوهای طولانی

مشغول شدن به آرزوهای دور و دراز و دست‌نیافتنی قطعاً بازدارنده عمل است؛ در فرهنگ دینی چنین آرزوهایی با نام «أمل» معرفی و مذموم شمرده شده است، زیرا سبب خراب شدن عمل و تباهی آن می‌شوند.

مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلُ؛^۴ آن که آرزویش طولانی شود، کار و عملش را بد انجام دهد.^۵

آرزو ریشه در امید و انتظار دارد و مقابل یأس است و موتور زندگی و عامل حرکت است، اگر آرزو از انسان گرفته شود، هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی‌دهد، هیچ باغبانی نهالی نمی‌کارد و هیچ کاری

۱. «كَفَى بِالْمَرْءِ عَقْلًا أَنْ يَصْرِفَ هِمَّتَهُ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ»: خوانساری، جمال‌الدین محمد؛ پیشین؛ ج ۵، ص ۵۸۵، ح ۷۰۷۴.

۲. فرامرز قراملکی، احد؛ پیشین؛ ص ۱۵۷.

۳. همان، ص ۱۲۲.

۴. رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ حکمت ۳۶.

۵. همچنین در روایات دیگری آمده: «أَطْوَلُ النَّاسِ أَمَلًا أَسْوَأُهُمْ عَمَلًا»: خوانساری، جمال‌الدین محمد، پیشین، ج ۲،

ص ۴۰۹، ح ۳۰۵۴؛ لیثی واسطی، علی بن محمد، پیشین، ص ۱۲۰، ح ۲۷۱۰؛ «ثَمَرَةُ الْأَمَلِ فَسَادُ الْعَمَلِ»: خوانساری،

پیشین، ج ۳، ص ۳۳۲، ح ۴۶۴۱؛ لیثی واسطی، پیشین، ص ۲۰۹، ح ۴۲۰۲.



صورت نمی‌گیرد.^۱ اما «امل» به معنای آرزوها و خواسته‌های دور از دسترس است^۲ و طولانی شدن آن سبب غفلت از اعمال می‌شود، لذا چنین انسان آرزومندی، مبعوض پروردگار است.

إِنَّ اللَّهَ سُيْحَانُهُ لَيَغْنُصُ الطَّوِيلَ الْأَمَلَ السَّيِّئَ الْعَمَلَ^۳؛ بی‌گمان خداوند پاک از هر کاستی، کسی را که آرزویش طولانی و عملش بد است، دشمن می‌دارد.

انسان آرزومند دوست دارد که روزگار دوام داشته باشد و به مرگ و مفارقت از دنیا و آخرت فکر نمی‌کند^۴، زیرا دوست ندارد به آن چیزی فکر کند که محبوبش را نابود می‌کند. انسانی که در توهم آرزوهای طولانی به سر می‌برد، اصلاً به توبه و اقدام به اعمال آخرتی فکر نمی‌کند، و اقدام به عمل را از روزی به روزی و از ماهی به ماهی و از سالی به سالی به تأخیر می‌اندازد^۵.

غَرّه شدن به عمل

یکی از مواقعی که فرد، عمل کردن را وامی‌گذارد زمانی است که به عمل و تلاش خود غَرّه شود و فکر کند که به قدر کافی زحمت کشیده است. چنین تصور باطلی هم در کارهای دنیایی و هم در کارهای آخرتی باعث می‌شود که انسان به همان که هست بسنده کند. ابلیس نیز چنین کرد؛ به عمل خویش فریفته شد و سجده کردن بر آدم را کاری ناچیز در برابر اعمال خود شمرد، پس از آن روی گرداند^۶. پیامبر اکرم (علیه السلام) سه صفت را رأس هر خطایی دانسته‌اند که یکی از آن‌ها کبر و خودشیفتگی است که مانع عمل کردن می‌باشد و همین صفت باعث عمل نکردن شیطان و ترک سجده بر آدم (علیه السلام) شد^۷.

انسان خودشیفته به واسطه اعمال خیر یا علم و قدرت خود و یا هر امتیاز دیگری که او را به سایرین برتری داده، خود را فوق اطاعت‌پذیری و تکلیف و وظیفه می‌بیند. «در نظر انسان خودشیفته، آنچه از ۱. پسندیده، عباس؛ پیشین؛ ص ۹۶.

۲. فیومی، احمد بن محمد؛ پیشین، ج ۲، ص ۲۲.

۳. خوانساری، جمال‌الدین محمد؛ پیشین؛ ج ۲، ص ۵۰۶، ح ۳۴۵۵؛ لثی واسطی، علی بن محمد؛ پیشین؛ ص ۱۴۲، ح ۳۱۷۹.

۴. نک: رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ کلام ۴۲.

۵. طریحی، فخر الدین بن محمد؛ مجمع البحرين، تصحیح احمد حسینی اشکوری، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ ش؛ ج ۵، ص ۳۱۰.

۶. «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَخْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُذْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةِ وَاحِدَةٍ»: رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ خطبه ۱۹۲.

۷. «إِيَّاكُمْ وَ الْكِبَرُ فَإِنَّ إِبْلِيسَ حَمَلَهُ الْكِبَرُ عَلَى تَرْكِ السُّجُودِ لِآدَمَ»: دیلمی، حسن بن محمد؛ ارشاد القلوب إلى الصواب، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ هـ؛ ج ۱، ص ۱۲۹.



او صادر می‌شود. و هر کار و رفتار، بهترین و زیباترین و خالی از نادرستی و کاستی است.^۱ برای نمونه می‌توان به خوارج نهروان اشاره کرد که با وجود این که جمع کثیری از آن‌ها را قرّاء و حافظان قرآن و کسانی تشکیل می‌دادند که پیشانی‌شان از شدت سجده پینه بسته بود^۲، از عمل به تکلیف خویش سر باز زدند. به تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اهل حروراء (خوارج) همان افراد بی‌عملی هستند که از مصادیق آیات ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۳ می‌باشند.^۴ و به فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عبادات چنین افرادی موجب شگفتی همگان و عجب آن‌ها موجب دور افتادن‌شان از دین و باز ماندن از عمل است.^۵ تصور انسان خودشیفته این است که به انتهای مسیر و به بالاترین درجه رسیده و دیگر نیازی به تلاش بیشتر نیست.

الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ [مِنَ الْإِزْدِيَادِ] الْإِزْدِيَادُ؛^۶ خودپسندی از بالندگی باز می‌دارد.

۴. کاستی‌های معرفتی

معرفت و شناخت^۷، مقدمه هر حرکت و عملی است، چنان‌که امیرالمؤمنین (علیه السلام) حرکت را بدون معرفت

۱. دلشاد تهرانی، مصطفی؛ لوح بینایی: تحلیل تاریخ حکومت امام علی (ع)، تهران: دریا، ۱۳۹۲ ش؛ ص ۹۶۱.
۲. مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین؛ مروج الذهب، تحقیق اسعد داعر، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ هـ؛ ج ۲، ص ۳۹۵؛ منقری، نصر بن مزاحم؛ وقعة صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ هـ؛ ص ۴۸۹.
۳. کهف/ ۱۰۴-۱۰۳.
۴. ابن شهر آشوب، ابو عبد الله محمد بن علی؛ مناقب آل ابی طالب (علیه السلام)، قم: علامه، ۱۳۷۹ ش؛ ج ۳، ص ۱۸۷ و ۲۴۷؛ عباسی، محمد بن مسعود؛ تفسیر العیاشی، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ش؛ ج ۲، ص ۳۵۲؛ طبرسی، أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب؛ الاحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق: محمداقبر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ هـ؛ ج ۱، ص ۲۶۱-۲۶۰؛ خویی، میرزا حبیب الله؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ترجمه: حسن حسن‌زاده آملی و محمداقبر کمره‌ای، تصحیح ابراهیم میانجی، تهران: مکتبة الاسلامیة، بی‌تا؛ ج ۴، ص ۱۲۰.
۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر؛ البدایة و النهایة، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ هـ؛ ج ۷، ص ۲۹۶.
۶. رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ حکمت ۱۶۷.
۷. در معنای عام علم و معرفت را یکی دانسته‌اند، اما این دو تفاوت‌هایی نیز دارند و در برخی از کتاب‌های لغت معرفت را نوع خاصی از علم برشمرده‌اند که دارای تفصیل است و لذا هر معرفتی علم هست و هر علمی معرفت نیست (عسکری، أبو هلال حسن بن عبدالله؛ پیشین؛ ص ۷۲). در حدیث «جنود عقل و جهل» تفاوت این دو مفهوم را با توجه به متضاد آن‌ها به خوبی می‌توان دریافت: «وَ الْعِلْمُ وَ ضِدُّهُ الْجَهْلُ ... وَ الْمَعْرِفَةُ وَ ضِدُّهَا الْإِنْكَارُ» (کلینی، محمد بن یعقوب؛ پیشین؛ ج ۱، ص ۴۵-۴۸). در این مقاله نیز مفهوم علم و معرفت متمایز از یکدیگر به کار رفته است و مقصود از کاستی‌های معرفتی، عدم شناختی است که به ضعف ایمان و بی‌اعتقادی و انکار منجر می‌شود. برای توضیح بیشتر در این باره نک: بنی‌هاشمی،



ناممکن می‌دانند و در وصایای خویش به کمیل علیه السلام به اصل مهمی اشاره می‌کنند.

يَا كَمِيلُ مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَأَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ^۱ ای کمیل، هیچ حرکتی نیست مگر این که در آن محتاج به معرفت باشی.

معرفت، نه تنها مقدمه حرکت، بلکه لازمه صحیح حرکت کردن نیز می‌باشد. عمل کردن بدون معرفت، به عمل ناصحیح می‌انجامد و آدمی را سرگردان و از مقصد دور می‌سازد.^۲ معرفت از اساسی‌ترین مقدمات و مقوّمات عمل است و بر مبنای نهج البلاغه، شناختن هدف زندگی، حقوق، معیار عمل و مهم‌تر از همه بی‌معرفتی نسبت به ولی و حجت الهی، به بی‌عملی و بد عملی می‌انجامد.

بد انگیزی

یکی از عوامل لازم برای ادامه حرکت و استقامت بر عمل این است که فرد دارای چنان انگیزه و هدفی باشد که او را در سختی‌های مسیر همچنان به سمت جلو پیش ببرد و مانع از توقفش شود. اگر عمل منحصرأ و خالصانه برای خدا نباشد، استحکام و ادامه یافتن آن تضمین شده نیست. غرض‌های غیر خدایی اعمال را به صورت حرکتی سطحی و بی‌ژرفا و بدون ارزش درمی‌آورند و آدمی را به عاملی بی‌انگیزه تبدیل می‌کنند که به راحتی در انجام عمل، سست شده و آن را ترک می‌کند. همچنین نداشتن انگیزه الهی و هدف عالی سبب می‌شود که اگر فرد در اثنای کار به هدف‌های میانی و موقت خود دست یافت، بقیه عمل را فروگذارد و یا در استوارسازی و نیک‌پردازی آن کوتاهی کند.^۳ امیرالمؤمنین علیه السلام در عین حال که در سیره خویش سپاس‌گزاری از عامل عمل را آموزش می‌دهند،^۴ توصیه می‌فرمایند که توفیق کار خیر را به خاطر توقع سپاس‌گزاری و تعریف و تمجید دیگران از دست ندهید: «لَا تَمْنَعَنَّ الْمَعْرُوفَ وَ إِنِّ

سید محمد؛ کتاب توحید، دفتر دوم: معرفت خدا و آثار و احکام آن، تهران: منیر، ۱۳۸۹ ش؛ ص ۱۹۲۸.

۱. حرّانی، ابن شعبه؛ پیشین؛ ص ۱۷۱؛ طبری املی، عمادالدین أبو جعفر محمد بن ابی القاسم، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله لشبعة المرتضی علیه السلام، نجف: المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۱ هـ؛ ج ۲، ص ۲۵.

۲. «فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ وَ الْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ»: رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ خطبه ۱۵۴.

۳. حکیمی، محمدرضا؛ پیشین؛ ج ۱، ص ۵۹۱.

۴. امام علیه السلام یکی از مواد عهدنامه مالک اشتر را به توصیه به تشویق و ستودن فرماندهان اختصاص می‌دهند: «وَاصِلٌ فِي حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَ تَعْدِيدِ مَا أَبْلَى ذُووُ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَعْمَالِهِمْ تَهْزُ الشُّجَاعَ وَ تَحَرِّضُ التَّائِكِلَ»: رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ نامه ۵۳؛ همچنین پس از پیروزی مردم کوفه بر بصره، تلاش آن‌ها را ارج نهاده و در حقشان دعا می‌کنند: «وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ وَ الشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ وَ دُعِيتُمْ فَأَجَبْتُمْ»: همان، نامه ۲.

لَمْ تَجِدْ عَزُوفًا^۱. در انجام عمل می‌بایست نیت خود را خالص کرد و هدف را رضا و قرب الهی قرار داد^۲. انسانی که انگیزه الهی و قدرتمندی در تلاش خود ندارد، فقط به نتیجه ظاهری عمل دل خوش می‌دارد، پس اگر کوشش او به نتیجه نرسد و یا با موانعی روبه‌رو شود، چه بسا که از عمل دست بکشد.

قدرناشناسی زمان

شناختن ارزش زمان باعث می‌شود که انسان فرصت‌ها را قدر شناخته و در پی آن زمان عمل را از دست دهد. انسانی که قدر و ارزش زمان را نمی‌شناسد، عمر خویش را پاس نمی‌دارد و بیهوده دل به آینده، خوش می‌دارد، غافل از این که عمر او، اکنون و زمان حاضر است و بر آینده نامعلوم نتوان اعتماد کرد، چه این که شاید از آن او نباشد^۳. عمر انسان را می‌توان از دو منظر تعریف کرد؛ عمری که با زمان فلکی سنجیده می‌شود و آن تعداد روزهایی است که بر زمین زیسته، و عمری که با زمان اعمالی، ارزیابی می‌شود و آن عمری است که شخص در آن عمل خیر یا شر انجام داده است، و در حقیقت عمر همین معنای دوم است^۴. در هر حال انسان باید توجه داشته باشد که عمر، فرصتی محدود است^۵ که می‌بایست تا فرصت هست عمل را دریابد و به آن اقدام کند.

فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُ مِنْكُمْ فِي أَيَّامٍ مَّهْلَةٍ قَبْلَ إِزْهَاقِ أَجَلِهِ... وَ فِي مُتَنَفِّسِهِ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ^۶؛ پس باید عمل‌کننده از شما در روزگاران فراخ و مهلت‌دار، به عمل دست یازد، پیش از فرا رسیدن شتابان سر رسید زندگی ناپایدار،... و در هنگام دم برآوردنش پیش از بسته شدن راه دم‌زدنش.

نداشتن برنامه‌ریزی و مدیریت زمان، و عدم آینده‌نگری عواملی هستند که نتیجه آن‌ها عمل نکردن یا نقص در عمل است. فریفته شدن به ایام جوانی، قدرت جسمانی و فرصت‌ها باعث می‌شود که انسان تنبلی و درنگ کرده و عمل خود را مدام به آینده موکول کند و برنامه و سرآمد مشخصی برای کارهایش نداشته باشد.

۱. خوانساری، جمال‌الدین محمد، پیشین؛ ج ۶، ص ۲۷۳، ح ۱۰۲۱۹؛ لیثی واسطی، علی بن محمد، ص ۵۲۱، ح ۹۴۶۶.
۲. «لَا يَزْهَدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ فَقَدْ يَشْكُرَكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمْتِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ وَ قَدْ تُدْرِكُ مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرُ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ» (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ): رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ حکمت ۲۰۴.
۳. «إِنَّ مَاضِيَ عَمْرِكَ أَجَلٌ وَ آتِيَهُ أَمَلٌ وَ الْوَقْتُ عَمَلٌ»: خوانساری، جمال‌الدین محمد، پیشین؛ ج ۲، ص ۵۰۷، ح ۳۶۴۲.
۴. حکیمی، محمدرضا؛ پیشین؛ ج ۱، ص ۳۷۷.
۵. «الْعُمْرُ أَنْفَاسٌ مُعَدَّدَةٌ»: خوانساری، جمال‌الدین محمد؛ پیشین؛ ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۵۳۵؛ لیثی واسطی، علی بن محمد؛ پیشین؛ ص ۴۰، ح ۸۸۲.
۶. رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ خطبه ۸۶.



حق در لغت به معنای امری ثابت^۱، تغییر ندادن و منحرف نکردن^۲، حفظ کردن چیزی که ترک شده^۳ آمده است، و همچنین هر کار و سخنی که بر حسب واقع آن طور که واجب است، و به اندازه‌ای که واجب است و در زمانی که واجب است انجام شود^۴، به معنای حق است. این واژه در نهج البلاغه به پنج معنای مختلف به کار رفته^۵ و در این نوشتار به معنای طلب و مطالبه به کار رفته که رابطه‌ای دو جانبه و متقابل است؛ بدین معنا که هر فرد از دیگران مطالبه و انتظاری دارد و در مقابل دیگران هم از او انتظاراتی دارند. حق در این معنا بر تمام روابط انسان حاکم است، چنان که در برابر هر حقی، تکلیف و وظیفه‌ای بر آدمی واجب می‌شود^۶. شناختن حقوق، به معنای شناختن تکلیف و وظیفه، و مهمل گذاشتن و عمل نکردن به آن است. «امیر مؤمنان علی علیه السلام، در دوران حکومت خویش در مطرح کردن حقوق و پایبندی به آن تلاش بسیار کرد. در اندیشه امام علیه السلام، حق آموختنی است»^۷. انسان با خداوند، نفس خویش، مردم، عمل خود و غیر این‌ها رابطه دارد که شناختن حق هر یک از این‌ها، به قصور در عمل می‌انجامد.

اگر حقوق خداوند شناخته نشود، نمی‌توان انتظار داشت که حدود الهی زیر پا گذاشته نشود و فرائض الهی ادا گردد. کسب معرفت پروردگار^۸، شناخت و تفکیک مقام عبودیت و ربوبیت^۹، شناخت و حرکت

۱. فیومی، أحمد بن محمد؛ پیشین؛ ج ۲، ص ۴۱۳.
۲. طریحی، فخرالدین بن محمد؛ پیشین؛ ج ۵، ص ۱۴۵.
۳. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد؛ النهاية فی غریب الحديث والأثر، تصحیح: محمود محمد طناحی، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش؛ ج ۱، ص ۴۱۳.
۴. راغب، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۲۶۴.
۵. دلشاد تهرانی، مصطفی؛ تفسیر موضوعی نهج البلاغه، تهران: معارف، ۱۳۹۰ ش؛ ص ۱۴۵-۱۴۴.
۶. «لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ»: رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ خطبه ۲۱۶.
۷. دلشاد تهرانی، مصطفی؛ پیشین؛ ص ۱۴۵.
۸. «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ تَقْيُّ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ»: رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ خطبه ۱.
۹. «فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبِيدُ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا تَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا»: همان، خطبه ۲۱۶.



در وصول به هدف خلقت^۱، رعایت تقوا^۲، اطاعت^۳ و ادای فرایض الهی^۴، حق خدا در جان‌ها^۵ و اموال^۶ و درباره سایر انسان‌ها^۷، همه و همه، زمانی جامه عمل می‌پوشند که انسان بر این حقوق آگاه باشد تا بتواند به وظایف و تکالیف خویش عمل کند. شناخت و به جا آوردن این حقوق به معنای اطاعت و عمل به احکام الهی در همان حد که خدا مشخص فرموده و همچنین تجاوز نکردن از آن حدود است.^۸

ناآگاهی نسبت به نفس و حقوق آن^۹ نیز مانع بزرگی برای عمل کردن است، آدمی باید حق خویش را بشناسد تا «شکر وجود خود گزارد و خود را هدر ندهد، استعدادهای خود را به درستی شکوفا کند و پیوسته رو به کمال سیر نماید. آگاهی آدمی از ارزش‌های وجود خویش و استعدادهای درونی خود، زمینه‌ای اساسی برای تلاش در تربیت، تقویت، فعلیت بخشیدن به آن‌ها و بهره‌برداری درست از وجود و توان خود در جهت کمال مطلوب است»^{۱۰}. شناخت و ادا کردن سایر حقوق نیز به معنای عمل کردن، و ناآگاهی درباره آن‌ها نیز به معنای کوتاهی و قصور در عمل است؛ دین و دین‌داری، در بستر حقوق‌مداری است که تحقق یافته، و سنت‌های نبوی ضمانت اجرایی پیدا می‌کنند.

۱. «قَالَ اللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اشْتَخَفْتُمْ مِنْ كِتَابِهِ وَ اسْتَوْذَعْتُمْ مِنْ حُقوقِهِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدىً وَ لَمْ يَدْعُكُمْ فِي جِهَالَةٍ وَ لَا عَمَى»: همان، خطبه ۸۶.
 ۲. «عِبَادَ اللَّهِ أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا حَقٌّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ الْمُوجِبَةُ عَلَى اللَّهِ حَقَّكُمْ وَ أَنْ تَسْتَعِينُوا عَلَيْهِ بِاللَّهِ»: همان، خطبه ۱۹۱.

۳. «وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَ جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ وَ تَوْسَعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَرْبِ أَهْلُهُ»: همان، خطبه ۲۱۶.

۴. «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَاباً هَادِياً بَيَّنَّ فِيهِ الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا وَ اصْدُقُوا عَنْ سَمِّ الشَّرِّ تَقْصِدُوا الْفَرَائِضَ الْفَرَائِضُ أَذْوَاهُ إِلَى اللَّهِ»: همان، خطبه ۱۶۷.

۵. «جَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ لَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَ خُصَّ الْعَمَرَاتُ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ»: همان، نامه ۳۱.
 ۶. چنان‌که به مأمور جمع‌آوری خراج خود در این باره می‌نویسد: «ثُمَّ تَقُولُ عِبَادَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيَّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ لَأُخَذَ مِنْكُمْ حَقُّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتَوَدُّوهُ»: همان، نامه ۲۵.

۷. «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حَقُّوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً لِحَقُّوقِهِ فَمَنْ قَامَ بِحَقُّوقِ عِبَادِ اللَّهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّياً إِلَى الْقِيَامِ بِحَقُّوقِ اللَّهِ»: خوانساری، جمال‌الدین محمد؛ پیشین، ج ۳، ص ۳۷۰، ح ۴۷۸۰؛ لیشی واسطی، علی بن محمد؛ پیشین، ص ۲۲۳، ح ۴۳۴۷.

۸. «إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَ حَدَّ لَكُمْ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ نَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَ لَمْ يَدْعُهَا نِسْيَاناً فَلَا تَنْكَلِفُوهَا»: رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ حکمت ۱۰۵.

۹. «أَمَّا حَقٌّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَسْوِفَ بِهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ»: حرانی، ابن شعبه؛ پیشین، ص ۲۵۶.

۱۰. دلشاد تهرانی، مصطفی؛ پیشین، ص ۱۵۱.

شخصیت‌زدگی و اکثریت‌محوری

نگاه کورکورانه به شخصیت‌ها و اقتدا کردن به اکثریت جامعه باعث می‌شود که انسان آن‌ها را معیار عمل خود بگیرد، و هر گاه آن‌ها حرکت کردند، حرکت کند و هر وقت از پا نشستند، از حرکت باز ایستد، لذا امیرالمؤمنین (ع) هشدار می‌دهند که «فَلَا يَغْرُنَّكَ سَوَادُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ»^۱. در سخنی که منسوب به حضرت علی (ع) است آمده:

مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ أَزَالَتْهُ الرِّجَالُ^۲؛ هر کس دینش را از زبان مردمان بگیرد، همان مردم دین او را زایل می‌کنند.

تاریخ اسلام شاهد شخصیت‌هایی مثل سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد کندی و عمار یاسر است که درک و فکر خویش را به دیگران نسپردند، اکثریت را رها کردند و بر مدار امام خویش چرخیدند و لذا به اوج مقام عمل و دینداری رسیدند^۳. اما در مقابل آن‌ها مردمانی سست‌عنصر بر جای خویش مانده و در یاری امام خود اهمال ورزیدند، سران و بزرگان خود را ملاک حرکت خویش برگزیدند و با سکون آن‌ها، راکد ماندند^۴. شیطان نیز برای گمراه کردن اکثریت مردم همین گروه اندک را دستمایه فریفتن آنان قرار می‌دهد:

أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مَنْ طَاعَ سَادَاتِكُمْ وَكِبَرَائِكُمُ الَّذِينَ... اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ وَجُنْدًا بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ^۵؛ هان! پس بترسید و برکنار باشید از پیروی مهتران و بزرگانان! همانان که... شیطان آنان را ستوران گمراهی خود ساخت، و سپاهی کرد که بدیشان بر مردمان تواند تاخت.

اگر معیار عمل کردن یا نکردن شخصیت‌ها باشد، حق شناخته نمی‌شود؛ امیرالمؤمنین (ع) در آموزه‌های خود پدیده شخصیت‌زدگی را به شدت محکوم می‌کنند و روشن می‌فرمایند که برای حرکت و عمل کردن باید حق را شناخت و بر اساس آن معیار پیش رفت. اقتدای به شخصیت‌ها در جنگ جمل است که برای حارث بن حوط الرانی ایجاد شبهه کرد و او را از حرکت بازداشت، به طوری که

۱. رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ خطبه ۱۳۲.

۲. حر عاملی، محمد بن حسن؛ تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ هـ؛ ج ۲۷، ص ۱۳۲، ح ۲۲.

۳. مطهری، مرتضی؛ جاذبه و دافعه علی (ع)، تهران: صدرا، ۱۳۹۰ ش؛ ص ۱۱۸.

۴. دلشاد تهرانی، مصطفی؛ لوح بینایی، پیشین؛ ص ۱۶۲.

۵. رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ خطبه ۱۹۲.



نمی‌توانست وظیفه خویش را تشخیص دهد، لذا امام علیه السلام در بیان روشن خویش به وی، شخصیت‌ها را به او نمی‌شناساند، بلکه معیار صحیح برای عمل کردن را در اختیار وی قرار می‌دهند.^۱

تقدیرزدگی

اعتقاد به سرنوشت محتوم و تغییرناپذیر، موجب تسلیم شدن و نومیدی از هر حرکت و تلاشی است؛ انسانی که چنین باور غلطی را بپذیرد، هر کار نیک و بد خود را به خدا نسبت می‌دهد و برای خویش نقش فعالی در عمل قائل نیست. این شبهه در زمان امام علی علیه السلام برای پیرمردی شامی ایجاد شد که آیا حرکت و عمل آن‌ها مغلوب قضا و قدر الهی بوده است! و لذا اگر اطاعت او از امر خداوند بر مبنای قضا و قدر است، پس چه پاداش یا عقابی برای او می‌باشد.^۲ آن‌ها که از عمل کردن باز می‌مانند، گاهی همین باور غلط را دستمایه توجیهات خود قرار می‌دهند و به این نتیجه می‌رسند که تلاش آن‌ها فایده‌ای ندارد، چون آنچه باید بشود می‌شود یا به تعبیری شده است! پیامد چنین بینشی، سستی در عمل است، زیرا روحیه‌ای در فرد پدید می‌آید که به راحتی از تکالیف خود سر باز می‌زند و به بهانه‌های مختلف سستی و بی‌عملی خود را توجیه می‌کند. این روند را سرنوشت مقدر خود می‌داند و به آن نیز تن می‌دهد.^۳ امام علیه السلام این اعتقاد را کفرآمیز می‌داند و توضیح می‌دهند که چنین بینشی به معنای لغو و بیهوده بودن رسالت انبیاء و وعده خداوند بر ثواب و عقاب می‌باشد:^۴

لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعْدُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عَبْدَهُ تَحْذِيرًا وَ نَهَاهُمْ تَحْذِيرًا...^۵ اگر چنان باشد که تو گمان کرده‌ای بی‌گمان پاداش و کیفر باطل، و نوید و تهدید از میان برداشته می‌شود. بدون شک خدای پاک از هر کاستی، بندگانش را به اختیار و آزادی فرمان داده و برای پرهیز کردن [آگاهانه از ناشایست] باز داشته.

۱. «أَنْتَ مَلْبُوسٌ عَلَيْكَ، إِنَّ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ لَا يُعْرِفَانِ بِأَقْدَارِ الرَّجَالِ، وَ بِأَعْمَالِ الظَّنِّ، اَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ، وَ اَعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفْ أَهْلَهُ»؛ بلاذری، احمد بن یحیی؛ أنساب الأشراف، مقدمه و تحقیق: سهیل زگار، ریاض زرکلی، بی‌جا: ۱۴۱۷ هـ؛ ج ۲، ص ۳۳۹؛ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، بی‌تا؛ ج ۲، ص ۲۱۰.

۲. ابن ابی الحدید معتزلی، عبد الحمید هبة الله؛ پیشین؛ ج ۱۸، ص ۲۲۸-۲۲۷.

۳. دلشاد تهرانی، مصطفی؛ لوح بینایی، پیشین؛ ص ۱۰۶۸.

۴. اعتقاد به تقدیر تغییرناپذیر و تسلیم شدن چنان بی‌پایه و اساس است که حتی منجر به طالع‌پذیری و تنظیم زندگی بر اساس خرافاتی همچون ستاره‌بینی می‌شود. چنین باورهایی به سادگی فرد را از حرکت و عمل باز می‌دارد، چرا که تصور می‌کند هر چقدر هم تلاش کند، قادر نیست بر حرکت ستارگان و سرنوشت خویش غلبه کند، امیرالمؤمنین علیه السلام اعتقاد به ستاره‌بینی را ضدیت با خدا و شرک دانسته‌اند: نک: رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ کلام ۷۹.

۵. رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ حکمت ۷۸.

جهل و ناآگاهی

همان‌طور که ملاک و ثمره علم، عمل است و علمی که عمل را در پی نداشته باشد، علمی بی‌فایده است^۱، باید توجه داشت که فقدان علم، یعنی جهل، نیز باعث می‌شود که عملی بر فرد مترتب نشود. چنین فردی مبتلا به جهل مرکب است و چون نمی‌داند که نمی‌داند، به علم‌آموزی هم روی نمی‌آورد تا به تبع آن به علم خویش عمل کند. علم‌آموزی اساس و مقدمه عمل است؛ امام صادق (ع) در روایتی معنای علم را چنان بیان می‌فرمایند که معلوم می‌گردد حاصل جهل، نشناختن وظیفه و احکام است. به عبارت دیگر در اسلام دینداری جاهلانه معنایی ندارد. طبق فرمایش امام (ع) علم همه مردم در چهار چیز است و به کارگیری این علم منجر به بندگی خدا و ادای شکر نعمت‌های الهی می‌شود. همان‌طور که این علم؛ شناخت تکالیف الهی و عمل به آن‌ها و شناخت اموری که انسان را از دینش خارج می‌سازد و پرهیز از آن‌ها را، در پی دارد^۲. نداشتن هر یک از این چهار علم به معنای جهل است، و جهل به هر یک از این چهار مورد منجر به کوتاهی در عمل می‌شود. انسان جاهل، به سبب جهل خود، یا عمل نمی‌کند و یا این‌که اشتباه عمل می‌کند. و از آن‌جا که نتیجه مطلوب را به دست نیاورده، به آفت کوتاهی در عمل مبتلا است: لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا^۳ نادان را نبینی جز آن‌که در هر کاری یا کوتاه‌آمده است یا گزافه‌رونده.

ولی‌ناشناسی

آنان که ولی، سرمشق عملی و راهنمای واقعی خود را نمی‌شناسند، معیاری برای عمل خود ندارند، پس یا در جای خود می‌ایستند و یا به اشتباه راه می‌پیمایند. امام باقر (ع) می‌فرمایند:

يَا أَبَا حَمَزَةَ، يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَاخًا، فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا، وَأَنْتَ بِطَرِيقِ السَّاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطَرِيقِ الْأَرْضِ، فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا^۴ ای ابا حمزه! چون کسی از شما بخواد چند فرسخ سفر کند، در جستجوی راهنمایی بر می‌آید. و تو نسبت به راه‌های آسمان نادان‌تر از راه‌های زمینی،

۱. «مِلَاكُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِهِ»: خوانساری، جمال‌الدین محمد؛ پیشین؛ ج ۶، ص ۱۱۷، ح ۹۷۲۳؛ لیثی واسطی، علی بن محمد؛ پیشین؛ ص ۴۸۶، ح ۸۹۶۳؛ «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ؛ فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ، وَ مَنْ عَمِلَ عَمِلَ، وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجَابَهُ، وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ»: رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ حکمت ۳۶۶.

۲. «وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلِّهِ فِي أَرْبَعٍ أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَ الثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَ الثَّالِثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ»: کلینی، محمد بن یعقوب؛ پیشین؛ ج ۱، ص ۱۲۴، ح ۱۱.

۳. رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ حکمت ۷۰.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب؛ پیشین؛ ج ۱، ص ۴۵۲.





پس برای خود دلیل راهی جستجو کن.

امیرالمؤمنین علیه السلام بارها این نکته را به مردم گوشزد کرد که اگر اجازه دهند و تسلیم راهنمایی‌های ایشان شوند، امام علیه السلام کجی آن‌ها را راست می‌کند^۱، و آن‌ها را به راه صحیح رهنمون می‌سازد. امام علیه السلام در یکی از احتجاجات خویش درباره نقش شناخت ولی و راهنما در عمل کردن به وظیفه، چنین می‌فرماید:

انْظُرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ مَا تُمْرُونَ فَاْمُضُوا لَهُ فَإِنَّ الْعَالَمَ أَعْلَمُ بِمَا يَأْتِي بِهِ مِنَ الْجَاهِلِ الْخَبِيسِ الْأَخْسِ فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِنْ أَطَعْتُمُونِي عَلَى سَبِيلِ النِّجَاةِ وَإِنْ كَانَ فِيهِ مَشَقَّةٌ شَدِيدَةٌ وَمَرَارَةٌ عَدِيدَةٌ^۲؛ خدا شما را رحمت کند! شما باید به وظایف خود آشنا باشید، و یکی از آن وظایف این است که از گفتار فردی که دانا و آگاه و خیرخواه است اطاعت نموده و فرد بی اطلاع را جز اطاعت و تسلیم هیچ وظیفه‌ای نیست. و اگر حرف مرا گوش کرده و از آن اطاعت کنید، مطمئن باشید که من به خواست خداوند شما را به راه حقیقت رسانده و از مراحل تیره و تار زندگی نجات خواهم داد، هر چند که در طی این راه سختی و ناگواری‌های بسیار ببینم!

مردمانی که به سبب کوتاه‌فکری خود از پیشوا و امامشان اطاعت نمی‌کنند، به مانند شترانی ساربان گم کرده‌اند که به خاطر پراکندگی و سرگردانی خود، هرگز نمی‌توانند اقدامی کنند و کاری از پیش ببرند^۳. پس آن کس که رهبر و راهنمای مطمئنی دارد، گرفتار شک و تردید و وسوسه‌های شیطانی و اضطراب نمی‌گردد، در مشکلات و تردیدها به او پناه می‌برد و از او فرمان و دستور می‌گیرد^۴. اگر انسان رهبر و ولی خود را بشناسد و به او اعتماد کند، با اطمینان خاطر پا در عرصه عمل می‌گذارد و پیش می‌رود. چنین کسانی به «سرچشمه ایمان و فضایل [امام] متصل شده‌اند سوز تشنگی نخواهند دید»^۵.

أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَلَا دَلِيلَ وَتَحْتَرُونَ وَلَا تَمِيهُونَ ...

۱. «وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُضِلُّكُمْ وَيَقِيمُ أَوْدَكُمْ»: رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ کلام ۶۹.

۲. طبرسی، أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب؛ پیشین؛ ج ۱، ص ۱۶۹.

۳. «مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَابِلُ ضَلِّ رُعَاتِهَا فَكُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ انْتَشَرَتْ مِنْ آخَرٍ لَيْسَ لَعَمْرُ اللَّهِ سَعْرُ نَارِ الْحَزْبِ أَنْتُمْ»: رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ خطبه ۳۴.

۴. مکارم شیرازی، ناصر؛ و همکاران؛ پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ ش؛ ج ۱، ص ۴۳۰.

۵. جعفری، سید محمد مهدی؛ پیشین؛ ج ۱، ص ۱۵۱.



الْيَوْمَ تَوَقَّفْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ مَنْ وَثِقَ بِنَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ^۱؛ من برای هدایت و دستگیری شما بالای راه‌های روشن حق، و در میان جاده‌های پیچاپیچ گمراهی برپا ماندم آنگاه که در وادی‌های گمراهی هراسان و نگران به هر طرف می‌رفتید و دلیلی نمی‌جستید و از سوز تشنگی زمین را حفر می‌کردید ولی به آبی دست نمی‌یافتید... امروز ما و شما هر دو بر سر راه حق و باطل با یکدیگر مواجه شده‌ایم، آن کسی که رسیدن به آب را اطمینان دارد و بدان راه بافته، رنج تشنگی نخواهد دید.

انسانی که ولی حقیقی خویش را بشناسد، در عمل کردن در نمی‌ماند، و اگر به او اقتدا کند، می‌تواند نقص و تقصیر خویش را برطرف سازد.

نتیجه‌گیری

بر اساس کتاب شریف نهج‌البلاغه، عوامل شخصیتی که علت کوتاهی انسان در عمل کردن هستند گاه ریشه عاطفی دارند یعنی فرد به خاطر غلبه احساسات منفی نظیر ترس، افسردگی ناشی از غم و اندوه، و یأس از توانایی‌ها یا نتیجه‌بخشی کار خویش، انگیزه عمل کردن را از دست می‌دهد. نهادینه شدن صفات مذموم و رفتارهای ناهنجاری همچون تنبلی، ضعف نفس و کوتاه‌همتی، روحیه لذت‌جویی و عافیت‌طلبی، دنیادوستی، و غفلت ویژگی‌های غالب مردم در حکومت کوتاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند که ایشان را از یاری امام (علیه السلام) بازداشت. هر انسانی به سبب قوه وهم و تخیل خود دارای پندارها و توهمات است که عاملی برای کوتاهی او در عمل کردن است؛ آمال و آرزوهای طولانی که در فرهنگ دین بسیار از آن نهی شده است، و غره شدن به خود و بزرگ دیدن اعمال اندک خویش، به آدمی دلخوشی دروغینی می‌دهد که کار و تلاشش را تمام می‌بیند و از ادامه عمل باز می‌ماند. همچنین از آن‌جا که معرفت و شناخت، لازمه هر حرکتی است، کاستی‌های معرفت مانع حرکت و عمل کردن است. عدم شناخت صحیح نسبت به هدف و انگیزه، نشناختن زمان و زمانه، آشنا نبودن با حقوق، انتخاب معیارهای غلط برای حرکت و در نتیجه فریفته شدن با شخصیت‌ها و یا اقتدا کردن به اکثریت، بی‌تحریکی به خاطر معرفت نادرست نسبت به قضا و قدر، جهل و ناآگاهی از مسائل دینی، همگی مانع از صحیح و بجا عمل کردن است، و ناگفته نماند که منشأ همه این معارف، می‌تواند ولی‌شناسی باشد که فقدان آن باعث خطا و لغزش در همه زمینه‌های دیگر است.

۱. رضی، محمد بن حسین؛ پیشین؛ خطبه ۴.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ تهران، سروش، ۱۳۷۴ ش.
۲. ابن ابی الحدید معتزلی، عبدالحمید هبة الله؛ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، مصحح: محمد ابوفضل ابراهیم، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ هـ، ۱۹ ج.
۳. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد؛ النهاية في غريب الحديث و الأثر، مصحح: محمود محمد طناحي، قم: اسماعيليان، ۱۳۶۷ ش، ۵ ج.
۴. ابن شهر آشوب، ابو عبد الله محمد بن علي؛ مناقب آل ابي طالب عليه السلام، قم: علامه، ۱۳۷۹ هـ، ۴ ج.
۵. ابن عبد البر، ابو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد؛ الاستيعاب، تحقيق: علي محمد البجاولي، بيروت: دار الجيل، ۱۴۱۲ هـ، ۴ ج.
۶. ابن فهد حلي، احمد بن محمد؛ عدة الداعي و نجاح الساعي، مصحح: احمد موحدي قمي، تهران: دار الكتاب الاسلامي، ۱۴۰۷ هـ.
۷. ابن قتيبة دینوری، ابو محمد عبد الله بن مسلم؛ الامامة و السياسة (المعروف بتاريخ الخلفاء)، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار الأضواء، ۱۴۱۰ هـ، ۲ ج.
۸. ابن كثير، اسماعيل بن عمر؛ البداية و النهاية، بيروت: دار الفكر، ۱۴۰۷ هـ، ۱۵ ج.
۹. ابن منظور، محمد بن مكرم؛ لسان العرب، مصحح: جمال الدين ميردامادي، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۴ هـ، ۱۵ ج.
۱۰. بلاذري، احمد بن يحيى؛ أنساب الاشراف، مقدمه و تحقيق: سهيل زكار، رياض زركلي، بی‌جا: ۱۴۱۷ هـ، ۱۳ ج.
۱۱. بنی هاشمی، سيد محمد؛ كتاب توحيد، تهران: منیر، ۱۳۸۹ ش، ۴ ج.
۱۲. پسندیده، عباس؛ «درآمدی بر روش‌شناسی فهم معارف روانشناختی از احادیث»، علوم حدیث، ش ۴۵ و ۴۶، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، ص ۸۸-۱۰۹.
۱۳. ثقفی، ابن هلال؛ الغارات، مصحح: جلال‌الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ هـ، ۲ ج.
۱۴. جعفری، سید محمدمهدی؛ پرتوی از نهج البلاغه، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش، ۵ ج.
۱۵. جوادی آملی، عبدالله؛ مراحل اخلاق در قرآن، قم: اسراء، ۱۳۷۹ ش.
۱۶. حرانی، ابن شعبه حسن بن علی؛ تحف العقول، مصحح: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ هـ.
۱۷. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۹ هـ، ۳۰ ج.
۱۸. حکیمی، محمدرضا؛ حکیمی، علی؛ حکیمی، محمد؛ الحیة، مترجم: احمد آرام، تهران: دلیل ما، ۱۳۹۱ هـ، ۱۳۸۹ ش، ۱۰ ج.
۱۹. خوانساری، جمال‌الدین محمد، شرح غرر الحکم و درر الکلم، مقدمه و تصحیح: میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش، ۷ ج.



۲۰. خویی، میرزا حبیب‌الله؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، مترجم: حسن حسن‌زاده آملی و محمد باقر کمره‌ای، مصحح: ابراهیم میانجی، تهران: مكتبة الإسلامية، ۲۱ ج.
۲۱. دلشاد تهرانی، مصطفی؛ تفسیر موضوعی نهج البلاغة، تهران: معارف، ۱۳۹۰ ش.
۲۲. _____: لوح بینایی: تحلیل تاریخ حکومت امام علی (ع) با تأکید بر نهج البلاغة، تهران: دریا، ۱۳۹۲ ش.
۲۳. _____: مزرع مهر؛ موانع و مقتضیات تربیت در نهج البلاغة، تهران: دریا، ۱۳۸۸ ش.
۲۴. دیلمی، حسن بن محمد؛ ارشاد القلوب إلى الصواب، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۲ هـ، ۲ ج.
۲۵. راسخ، کرامت‌اله؛ فرهنگ جامع جامعه‌شناسی و علوم انسانی، جهرم: دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۹۱ ش، ۲ ج.
۲۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن، مصحح: صفوان عدنان داوودی، بیروت - دمشق: دار القلم - الدار الشامیة، ۱۴۱۲ هـ.
۲۷. رضی، ابوالحسن محمد بن حسین؛ نهج البلاغة: سخنان، نامه‌ها، حکمت‌های امیرالمؤمنین امام علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)، مترجم: سید محمد مهدی جعفری، تهران: ذکر، ۱۳۸۹ ش.
۲۸. _____: نهج البلاغة، مصحح: صبحی صالح، قم: هجرت، ۱۴۱۴ هـ.
۲۹. شاملو، سعید؛ مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت، تهران: رشد، ۱۳۸۸ ش.
۳۰. شجاعی، محمدصادق؛ «نگاهی به ریشه‌های "نظریه صفات شخصیت" در اخلاق»، دو فصلنامه علمی - تخصصی مطالعات اسلام و روان‌شناسی، سال سوم، ش ۴، بهار و تابستان ۱۳۸۸، ص ۱۵۳-۱۲۹.
۳۱. شعاری‌نژاد، علی‌اکبر؛ فرهنگ علوم رفتاری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵ ش.
۳۲. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان في تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ هـ، ۲۰ ج.
۳۳. _____: «نقش ماوراء طبیعت در جامعه»، معنویت تشیع و ۲۲ مقاله دیگر، قم: انتشارات تشیع، بی‌تا، ص ۱۰۷-۸۹.
۳۴. طبرسی، أبو منصور احمد بن علی بن ابی‌طالب؛ الاحتجاج علی أهل اللجاج، محقق: محمدباقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ هـ، ۲ ج.
۳۵. طبری آملی، عمادالدین أبو جعفر محمد بن ابی‌القاسم؛ بشارة المصطفی (علیه السلام) لشيعة المرتضى (علیه السلام)، نجف: المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۱ هـ.
۳۶. طریحی، فخر الدین بن محمد؛ مجمع البحرين، مصحح: احمد حسینی اشکوری، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ ش، ۶ ج.
۳۷. طوسی، محمد بن الحسن؛ التبیان في تفسیر القرآن، تحقیق و مقدمه: شیخ آغا بزرگ تهرانی، احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا، ۱۰ ج.
۳۸. عسکری، أبو هلال حسن بن عبدالله؛ الفروق في اللغة، بیروت: دار الآفاق الجديدة، ۱۴۰۰ هـ.
۳۹. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، مصحح: هاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ هـ، ۲ ج.



۴۰. فرامرز قراملکی، احد؛ پرده پندار: تحلیلی از غفلت در پرتو خطبه ۷۴ نهج البلاغه، تهران: احد فرامرز قراملکی (با همکاری دفتر امور مدیران)، ۱۳۷۸ ش.
۴۱. فیومی، احمد بن محمد؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: دار الهجرة، ۱۴۱۴ هـ ۲ ج.
۴۲. قاضی نعمان؛ دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحکام، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۳۸۵ هـ ۲ ج.
۴۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق؛ الکافی، قم، دار الحديث، ۱۴۲۹ هـ ۱۵ ج.
۴۴. لیثی واسطی، علی بن محمد؛ عیون الحکم و المواعظ، محقق: حسین حسینی بیرجندی، قم، دار الحديث، ۱۳۷۶ ش.
۴۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ ۱۱۱ ج.
۴۶. مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین؛ مروج الذهب، تحقیق: اسعد داعر، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ هـ ۴ ج.
۴۷. مصباح یزدی، محمد تقی؛ بهترین ها و بدترین ها از دیدگاه نهج البلاغه، تدوین: کریم سبحانی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۸ ش.
۴۸. _____؛ «ترس از خدا و نقش سازنده آن در زندگی (۱)»، معرفت، سال نوزدهم، ش ۱۵۳، شهریور ۱۳۸۹ ش، ص ۱۲-۵.
۴۹. مصطفوی، حسن؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش، ۱۴ ج.
۵۰. مطهری، مرتضی؛ جاذبه و دافعه علی علیه السلام، تهران: صدرا، ۱۳۹۰ ش.
۵۱. مکارم شیرازی، ناصر؛ و همکاران؛ پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴ ج، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ ش، ۱۴ ج.
۵۲. منقری، نصر بن مزاحم؛ وقعة صفین، بتحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتبه آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ هـ.
۵۳. نراقی، احمد؛ معراج السعادة، قم: بهار دل ها، ۱۳۸۹ ش.
۵۴. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ تاریخ الیعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا، ۲ ج.